

ذریںگ و سیا

۲۰

مارتیز کریم

نَفْدَنَفْدَ

نَرْفَدَنَسَ

پاگفتارها و بوسارهای از  
مجسمی عبداللہیزاد  
ایرج جمنی عطایی  
پرستو فروهر  
محمد قائد  
علیبرخان آبیز  
علی عبداللہیو  
دریم فراهانی  
فردریک  
عباس دخیر  
دیشلی مودودی  
داندا جعفریزاد  
شیدا جیهانیز  
احمد لطایی  
فاطمه احمدی  
لارعلی حربی  
آیینه چهارم جالیان

دی ۱۳۹۶

## موزه کتاب مقدس: تبلیغ یا تاریخ

- در عین حال  
همه راه ها به خاور میانه ختم می شود
- اورشلیم یا بیت المقدس  
ashkan صفائی
- وضعیت سوسيالیسم دموکراتیک اروپایی  
آلن برگنیوو
- یاد کرد عاشقانه با زبان زیستن  
علی عبدالله
- لذت شرب مدام سی سال رفاقت  
علیرضا آبیز
- پر مضار بیوقتی  
کامران سلیمانیان مقدم
- آن نشر دلکش  
علی شاپوران
- غیاب مترجم در ترجمه  
عباس مخبر
- گفت و گو با ناصر خسرو  
مجتبی عبدالله نژاد
- نگاه ماه
- نقدنقد شرق‌شناسی
- سرنوشه: اسلام‌شناسی و خطر رادیکالیسم
- دنیای ناشناخته؛ تسخیر دانشگاه‌های آمریکایی با  
پول‌های عربی
- میراث ادوارد سعید و وضع مطالعاتِ خاور میانه در  
آمریکا
- صاحبہ با مارتین کریمر  
شن‌های روان در فضای دانشگاهی  
مارتن کریمر
- دفاع از تمدن ما در مقابل خطای فکری  
فردریش فون آوگوست هایک
- 

برکشیدن نقاب از چهره «اسلام هراسی»  
گفت و گوی سام هریس با ایان حرثی علی



نوسازی دینی شریعتی اصیل نیست  
گفت و گو با محمد قائد



مسجدی معاصر که نماد اسلام معاصر نیست  
امیر حبی آیت الله



امامان زن و نماز گزاران بی حجاب  
گفتگو با سیران آتش



روایت داستانی تاریخ حکومتی؛  
مهرک کمالی



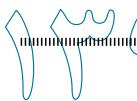
گفتاورد



مسابقه ترانه سرایی قلمرو



تبغید، سنگر ترانه  
ایرج جنتی عطایی



پرسه در خاک غریب  
فاطمه اختصاری



کالبدشکافی یک موجود زنده  
سید مهدی موسوی



ترانه نوین  
احسان سلطانی



هر آهدی تبار شناختی و جامعه شناختی بر ترانه ایرانی  
شیدا جهان بین



مشق اعتماد  
یک بیلیک



دو شعر  
آنفه چهار محالیان



گالری تاریخی به روایت پروانه  
پرستو فروهر





دانشگاهی

روان

در فضای

دانشگاهی

مارتین کرامر

برگردان مجتبی عبده‌الله نژاد

K R A M E R

تکمیلی، اتفاقات دیگری اوضاع را پیچیده‌تر کرد: انتشار شرق‌شناسی ادوارد سعید و انقلاب ایران. کتاب سعید مثل بمب در پرینستون، دانشگاه محل تحصیل من در دوره تحصیلات تکمیلی، صدا کرد. من برای به دست آوردن این کتاب جنجالی، شتابان خود را به کتاب‌فروشی دانشگاه رساندم و بی‌درنگ سراغ نمایه کتاب رفتم تا اسم استادانم را پیدا کنم. دانشجویان تحصیلات تکمیلی جمع شده بودند. دانشکده به دو دسته تقسیم شده بود: عدهای می‌گفتند باید کتاب را ندیده گرفت و گروهی معتقد بودند باید به آن جواب داد. شرق‌شناسی در درجه اول، ستارگان پرینستون را هدف گرفته بود؛ افرادی مثل برنارد لویس نامدار و مور برگر که این روزها کمتر از او یاد می‌شود و چند تن دیگر. تمایل عمومی این بود که باید کتاب را ندیده گرفت. معتقد بودند تبوتاب این کتاب فروکش می‌کند. این کتابی است مغلوط و خالی از دقت و مملو از اشتباهات فاحش در نقل و تفسیر وقایع. بیشتر این حرفها در نقدهایی هم که راجع به کتاب نوشته می‌شد، عیناً می‌آمد.

ولی استادان من توجه نداشتند که تاثیر و نفوذ این کتاب برخاسته از نیاز عمیق‌تری بود. کتاب، در واقع مانیفستی بود برای گروهی از فعالان سیاسی جوان که خیال می‌کردند دانشگاه سکویی برای طرح منازعات سیاسی است و قصد داشتند درهای دانشگاه را به روی منازعات سیاسی باز کنند. راهی که برای این کار پیدا کرده بودند و امیدوار بودند از این طریق به هدف برسند، مشروعیت‌زدایی از محققان جافتاده‌ای بود که به اتفاقات عصر حاضر مثل وقایع قرن هفتم نگاه می‌کردند؛ همین طور کوشش برای جا اندختن اصل جانبداری به منزله روش جدیدی در تحقیقات علمی. کتاب سعید مانیفستی برای این شورش بود.

حادثه دیگر، انقلاب ایران بود. انقلاب ایران از مسیر کاملاً متفاوتی می‌رفت. چرا فعالان سیاسی موضوع را بد فهمیدند، ولی برداشت شرق‌شناسان درست بود؛ وقتی مشغول نگارش رساله دکتری خود در لندن بودم، رفتمن خیابان چارینگ کراس که اولین کتاب نوشته شده راجع به انقلاب ایران را بخرم. کتاب به قلم یکی از شورشیان چپ‌گرا بود. نویسنده فروپاشی قرب الوقوع شاه را پیش‌بینی می‌کرد و می‌گفت رژیمی متفرقی جانشین حکومت شاه می‌شود(۲). فوریه ۱۹۷۹ که به پرینستون بازگشتم، در تجمعی به میزانی پروفسور ریچارد فولک، مدافع خودخواهه ستم‌دیدگان، حضور یافتمن. فولک در مقابل دیدگان شش‌صد دانشجو صفری از انقلابی‌های چپ‌گرای ایرانی را به نمایش گذاشته بود. پیام همه آنان این بود که این ملاها را فراموش کنید. پس از آنکه کار ما تمام شد، همه آنان به مسجد‌هایشان برمی‌گردند. پس فعلاً از انقلابیون حمایت کنید. (نگاهی به دیلی پرینستون انداختم تا مطمئن شوم خاطراتی که از وقایع این روز نقل می‌کنم درست است. یکی از سخنرانان گفته بود: «ما دنبال حکومت جمهوری هستم. دنبال دموکراسی. تمام گروههای سیاسی در ایران بر دموکراسی و جمهوریت همان قدر تاکید دارند که بر اسلامیت.») نطق سخنرانان با استقبال گرم جمعیت حاضر روبرو شد. (۳)

برای دانشجو، هیچ چیز مهیج‌تر از این نیست که در عصری زندگی کند که رشته تحصیلی او با انقلاب‌های درونی روبرو شده. البته استادان علاقه‌ای به انقلاب ندارند؛ بیشتر دنبال ساختن و آباد کردن هستند و تشبیت حوزه اقتدار و نفوذشان. ولی هر رشته، شاید هر سی سال یکبار، دست‌خوش انقلاب عظیمی می‌شود که وضع ظاهری آن را تغییر می‌دهد. این دوره‌ها با ناآرامی‌هایی همراه است. برنهاده‌ها بازندگی دارد. ولی بعد که گرد و غبار فرونشست و آبهای از آسیاب افتاد، آن رشته در سیمای نوی ظاهر می‌شود. من خودم سی سال پیش که دانشجو بودم، در چین دوره‌ای زندگی می‌کردم. من مطالعه در باره خاورمیانه را از سال ۱۹۷۲ آغاز کردم؛ در اواخر دوره گسترش همه‌جانبه مطالعات خاورمیانه که بیست سال پیش از آن آغاز شده بود. آن زمان، مطالعات خاورمیانه به رغم رشد فراینده، حوزه نسبتاً کوچکی بود که هنوز در دانشگاه‌های آمریکا جایگاه درخوری نداشت. بیشتر وابسته به دو چیز بود؛ اول ورود محققان از خارج، مخصوصاً اروپا و تاحدودی خاورمیانه، و دوم سرازیر شدن سیل دلارها از واشنگتن که باعث می‌شود مراکز جدیدی برای مطالعات خاورمیانه راهاندازی شود و بودجه لازم برای کمک‌هزینه‌های پژوهشی فراهم آید.

استادان آن دوره به هر کاری دست می‌یابیدند که به آرمان‌های سیاسی خاورمیانه وابستگی پیدا نکنند. می‌پنداشتند شکوفایی علمی مطالعات خاورمیانه منوط به آن است که متخصصان آن، در منازعات موجود در مساله خاورمیانه بی‌طرف باشند.

استادی داشتم که منازعات عرب‌ها و اسرائیلی‌ها در کلاس درس با نهایت بی‌طرفی تحلیل می‌کرد. سوال کردم چگونه مسائل را این‌گونه تحلیل می‌کند. پرسید: فلسطین در سال ۶۰۰ چه بود؟

گفتم: بخشی از امپراتوری بیزانس.

در سال ۷۰۰ چطور؟

بخشی از امپراتوری عرب.

گفت: خب. من تحولات معاصر را همان‌طور دنبال می‌کنم که در باره تحولات این منطقه در قرن هفتم حرف می‌زنم. یعنی باید فرض کنی خودت در این ماجرا ذی نفع نیستی.

باور داشت اصل در تحقیق علمی این است که آدمی از حب و بغض مبری باشد؛ نه فقط نسبت به دیگران، بلکه حتی نسبت به خودش (۱).

## یک کتاب و یک انقلاب

در دهه هفتاد، با وقایع مهیبی که در خود خاورمیانه روی داد، معلوم شد اینها همه خیالات باطل است. پس از ۱۹۶۷ بیداری شگفتی در عرب‌ها و یهودیان ساکن آمریکا به وجود آمد. سیاست‌های هویتی جدیدی سر برآورد. شکل‌گیری تروریسم در خاورمیانه، حوادث سپتامبر سیاه و آغاز جنگ داخلی در لبنانی که پیش‌تر از همه این درگیری‌ها برکنار بود، آمریکا را وارد منطقه کرد. استادان ما شروع به جبهه‌گیری کردند. حالا دیگر ضیافتهای ناهار چندان دوستانه نبود.

پس از نخستین سال‌های تحصیل من در دوره تحصیلات

لازم برای کارهای محققانه را فراموش کرده بود. به جنبش‌های اسلامی نگاهی تقریباً قهرمانانه داشت. به آنها به چشم جنبش‌هایی خالی از فساد می‌نگریست. گویی آنها جنبش‌هایی هستند خواهان اصلاحات، مسئولیت‌بذریع، علاقه‌مند به دموکراسی. کار به جایی کشید که حتی ادوارد سعید که هیچ وقت با جنبش‌های اسلامی میانه‌ای نداشت، تغییر موضع داد. دیگر، منتقدان این جنبش‌ها را ستایش نمی‌کرد. بیشتر به آنها حمله می‌کرد<sup>(۴)</sup>. این مشابه وضعی بود که من در سال‌های منتهی به انقلاب ایران شاهدش بودم. بنابراین، شروع کردم به نگارش مطلبی بر ضد این گرایش. ولی هنوز از کسی نام نمی‌بردم. اینکه در قلمرو مطالعات خاورمیانه فلسطینی‌ها یک پله بالاتر بروند و محققان این رشته به آنها به مثابه مظہر رویکرد سیاسی جدید و مظہر امید نو نگاه کنند، پر بری راه نبود. هرچند این هم تاحدودی محل تردید بود. ولی اینکه همین اغراق‌های شاعرانه در مورد اخون‌المسلمین و حماس، یا دارودسته حزب‌الله به کار برود که از دهه ۱۹۸۰ موضوع تحقیقات من بود... این دیگر خیلی زیاده‌روی بود.

واخر دهه ۱۹۹۰ مدت‌ها از درگیری من با گروهی از همکارانم بر سر این مساله می‌گذشت. ولی به نظرم چیزی که مرا به نگارش مطلبی در نقد مطالعات خاورمیانه برانگیخت، اتفاقی بود که در حضور خود من روی داد و به من فهماند که در این مدت که از محیط دانشگاه‌های آمریکا دور بوده‌ام، چه چیزهای زیادی که از دست نداده‌ام. در سال ۱۹۹۸ انجمن مطالعات خاورمیانه برای بزرگداشت بیستمین سال انتشار شرق‌شناسی ادوارد سعید، میزگردی با حضور خود او تشکیل داد. سخنرانان، پشت سر هم، از پیروزی قاطع و برگشت‌ناپذیر ادوارد سعید بر نیروهای ارتجاع سخن گفته، این پیروزی را به او تبریک می‌گفتند. مریدان و شاگردانش که حالا جای خودشان را در کرسی‌های دانشگاهی و سمت‌های مدیریتی محکم کرده بودند، از استادان قدیم هم که حالا کنار رفته و جای خود را به اینها داده بودند، معروف‌تر بودند و اعتماد‌بنفس بیشتری داشتند. نخوت و غرور آنان بهت‌زدهام کرد. به نظرم آمد رویکردهای قدیم دیگر در این رشته جایی ندارد. تصمیم گرفتم چیزی بنویسم و اعتراض کنم.

این را هم بیفزایم که اعتراض به این رویکرد برایم کار راحتی نبود، چون تقریباً با تمام اشخاص سرشناس در این حوزه روابط دوسته‌های داشتم. ولی نمی‌توانستم دوستان و آشنايان را استثنای کنم، چون این به معنی پارتی‌بازی فکری بود و پارتی‌بازی فکری اعتبار کار خودم را زیر سوال می‌برد. حتی گاهی که داشتم بعضی قسمت‌ها را می‌نوشتم، به نظرم می‌آمد دارم همه پلهای پشت سرم را خراب می‌کنم. این چیزی نیست که من به دانشجویان تحصیلات تکمیلی توصیه کنم.

کتاب من در این باره، برج‌های عاج ساحل شنی؛ شکست مطالعات خاورمیانه در آمریکا اواخر سال ۲۰۰۱ در «موسسه سیاست‌های خاورمیانه‌ای واشنگتن» نشر یافت. اکنون قصد ندارم بحث‌های کتاب را خلاصه کنم. اما چند نکته را باید یادآوری کنم. اول اینکه هر

ولی در گروه مطالعات خاور نزدیک یک نفر انگشت گذاشت روی کتابی از خمینی به عربی در باره حکومت اسلامی. هیچ‌کس در آمریکا کتاب خمینی را مطالعه یا ترجمه نکرده بود. ولی اصل کتاب در مخزن کتابخانه فایرستون وجود داشت و نسخه‌های فتوکپی کتاب در بین ما دست‌به‌دست شد. هر کس عربی می‌دانست و با زبان متون اسلامی آشنا بود، پیام کتاب را به راحتی می‌فهمید. کتاب خمینی هم مثل کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید مانیفست بود. این کتاب هم دنبال مشروعيت‌زادی و مشروعيت‌بخشی بود. مشروعيت‌زادی از شاه و مشروعيت‌بخشی به حکومت اسلامی که گردانندگان آن آشکارا روحانیون بودند. ولی این چیزی بود که فقط شرق‌شناسان می‌فهمیدند.

بنابراین، دو چیز در ایامی که من دانشجوی تحصیلات تکمیلی بودم، دنیا را زیرو رو کرد: یکی کتاب سعید و دیگری انقلاب ایران. کتاب سعید تأثیر عمیقی داشت و تا حدودی به هدفی که دنبال می‌کرده، رسید. شورشیان بر موجی که برای کسب وجهه علمی در بین چهارهای جدید راه افتاده بود، سوار شدند و آرمان‌های مطلوب خود، و مهم‌تر از همه مساله فلسطین را، به کار و کتاب و ماموریت و استخدام تبدیل کردند. ولی در خارج از این فضا، در خود خاورمیانه، انقلاب ایران شعله‌ای را روشن کرد که نخبگان دانشگاهی توضیحی برای آن نداشتند: شعله رشد جنبش‌های اسلامی. آنان می‌کوشیدند - و هنوز هم سعی می‌کنند - که این جنبش‌ها را در دل همان مقولات بی‌دردسر گذشته تعریف کنند. این جنبش‌ها را، به قول ریچارد فولک، عموزاده‌های جنبش‌های انقلابی دلخواه خود معرفی کنند. ولی نمی‌توانستند (و به عقیده من هنوز هم نمی‌توانند)؛ به همین دلیل است که مدام از این جنبش‌ها شگفت‌زده می‌شوند. در حالی که این مساله برای اشخاصی از قبیل شرق‌شناسان که با متن‌ها و عقاید جدی‌تر برخورد می‌کنند، جای شگفتی ندارد.

### شروع اختلاف نظر

در ۱۹۸۱ که تحصیلات من پایان یافت، فضای زهرآلودی علیه استادم، برنارد لویس، وجود داشت. من که زیر نظر او تحصیل کرده بودم، با پرسشی اساسی روبرو بودم. روزی را که برای مصاحبه در مقابل اعضای کمیته اعطای بورس تحصیلی موسسه تحقیقات علوم اجتماعی در نیویورک ایستاده بودم، خوب یادم هست: فضای بسیار پرتنشی بود. به همین دلیل نخواستم در آمریکا دنبال کار بگردم. شغلی در اسرائیل پیشنهاد شد و قبول کردم (پیشتر نیز در دوره لیسانس دو سال در اسرائیل بودم). به مرور زمان، در دانشگاه تل‌اویو استخدام شدم. در آنجا مدیر مرکز مطالعات خاورمیانه شدم و کاری را کردم که همه متخصصان خاورمیانه انجام می‌دهند. بخش عمدۀ کارم را اختصاص دادم به جنبش‌های اسلامی و تاریخ کشورهای عرب در این عصر جدید. و در مقام پژوهشگری کامل و تمام‌عیار در این زمینه‌ها مشهور شدم، هم در اسرائیل و هم در آمریکا. ولی با شروع دهه ۱۹۹۰ گرایش جدیدی در این رشته پیدا شد که مرا می‌آزد. رویکردی به جنبش‌های اسلامی پیدا شده بود که خون‌سردی و بی‌طرفی

منتقدان معمولاً یکی دو نکته از حرفهایم را قبول داشتند، ولی بخش عمده آنها را نمی‌پذیرفتند. مثلاً به نقدهایی که در جاهایی مثل نشریه مسائل خارجه و نشریه مسائل بین‌الملل و ژورنال خاورمیانه منتشر شد، بنگرید. ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه هم چیزغیری نداشت. بعضی نقدها جالب‌تر از بقیه بود. بدتر از همه نقدهایی بود که به من حمله می‌کردند که چرا گفته‌ام مراکز مطالعات خاورمیانه باید حادثه یازده سپتامبر را پیش‌بینی می‌کردند. درحالی که این موضوع اصلی کتاب نبود. پس از حادثه یازده سپتامبر، در آخرین لحظه من تنها یک صفحه به کتاب افزودم که نشان دهم چطور عده‌ای که کارشنان تحقیق در مسائل خاورمیانه است، استدلال می‌کنند که حوادثی مانند یازده سپتامبر تاکتیکی است برای رعب‌آفرینی که صنعت بهاصطلاح تروریسم اجرا می‌کند.

ولی من با اینکه نگفته‌ام پژوهشگران می‌توانند حوادث خاص را پیش‌بینی کنند، معقدم اگر پارادایمی مدام با اتفاقاتی که بعد از شکل‌گیری آن پارادایم می‌افتد نقض شود، باید در اعتبارش تردید کرد. تازه این ادعای خود مراکز مطالعات خاورمیانه بوده است. مدیران آن مراکز برای دریافت بودجه از واشنگتن مدام تاکید می‌کنند که با این بودجه ایالات متحده برای پیش‌بینی مسیر تحولات در خاورمیانه نیرومندتر می‌شود. درواقع شعار انجمن مطالعات خاورمیانه این است: «اگر به حرف ما گوش کرده بودید.» به علاوه من ندیده‌ام محققان این مراکز هنگام پیش‌بینی امور، خوبیستن داری نشان بدنه و کمتر به صلاحیت‌های علمی و دانشگاهی خود متولّ شوند. بنابراین، حرف این متنقدان به نظر من درست نیست.

نقد جالب‌تر این بود که من در مورد نفوذ سعید در این رشته مبالغه کرده‌ام. این انتقاد از چند مسیر مختلف وارد می‌شد. مهم‌تر از همه از طرف محققان دانشگاهی چپ که کارشنان را در پروژه اطلاعاتی و مطالعاتی خاورمیانه آغاز کردند. در ایام دانشجویی من، این افراد پیش از ادوارد سعید انتقاد می‌کردند. ولی کتاب ادوارد سعید انتقادهای آنان را تحت الشاعع قرار داد. اکنون ادعا می‌کردند که انتقادهای آنها بوده که به این رشته جهت انقلابی داده، نه کتاب ادوارد سعید.<sup>(۱۰)</sup>

ولی در این صورت سوال جالب‌تری پیش می‌آید: پس چرا اینها خودشان ادوارد سعید را به نماد دگردیسی در مطالعات خاورمیانه تبدیل کردند؟ سعید حتی به عضویت افتخاری انجمن مطالعات خاورمیانه درآمد، درحالی که این سمتی است برای افرادی که کار بر جسته‌ای در مورد این رشته انجام داده باشند (سمتی که حتی از برناره لویس دریغ کردند). تقریباً در هر دوره مقدماتی روش‌شناسی از دانشجویی خواهند کتاب شرق‌شناسی را بخواند. این درست که شرق‌شناسی بر مطالعات خاورمیانه تاثیرگذار بوده؛ ولی در تنها نظرخواهی (اختصاصی) که از محققان حوزه مطالعات خاورمیانه در مورد «بهترین» کتاب‌های این رشته صورت گرفت، شرق‌شناسی در صدر بود.<sup>(۱۱)</sup> بنابراین، بار اثبات دلیل بر دوش متنقدان است و آنان نباید

نویسندهای وقتی کتابی می‌نویسد، خوانندهای فرضی را بالای سر خودش دارد. در واقع، کتاب را برای آن خواننده فرضی می‌نویسد. من تقریباً تمام قسمت‌های کتاب را پیش از وقایع یازده سپتامبر نوشتم و خواننده فرضی من دانشجویان و پژوهشگران علاقمند به مطالعات خاورمیانه بودند. البته تاحدودی هم می‌خواستم در وضع موجود در این رشته تعادلی ایجاد کنم.

اتفاقاً کتاب شش هفته بعد از حوادث یازده سپتامبر، در اوج بحث در تحلیل آن رویدادها نشر یافت و این اهمیت کتاب را دوچندان کرد. نیویورک تایمز مقاله‌ای درباره کتاب منتشر کرد، در نتیجه هزاران نفر که پیش‌تر هیچ علاقه‌ای به مطالعات خاورمیانه نداشتند، در شمار خواننده‌گان کتاب درآمدند<sup>(۵)</sup>، از جمله روزنامه‌نگاران، مقامات رسمی، شهروندان علاقمند به مسائل خاورمیانه و همین طور اعضای هیأت علمی و روسای دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها. ناگهان مطالعات خاورمیانه به نقطه اشتعال جنگ فرهنگ‌ها تبدیل شد. این اتفاق بدون کتاب من هم شاید روی می‌داد، ولی به نظرم کتاب من روند قضیه را تسريع کرد.

بعد، من نفت بیشتری ریختم و به آتش دامن زدم؛ مقاله‌ای برای وال استریت ژورنال نوشتم و طوری برنامه‌ریزی کردم که مقاله درست همزمان با اولین اجلاس انجمن مطالعات خاورمیانه بعد از وقایع یازده سپتامبر منتشر شود. در این مقاله، از اعضای کنگره خواستم بعد از این، یک پنی هم برای این رشته هزینه نکنند<sup>(۶)</sup>. فرانکلین فوئر، سردبیر بعدی نیو ریپابلیک، با مطالعه کتاب من تحریک شد که اخبار آن همایش در سانفرانسیسکو را پوشش دهد و اعلام کرد که «یک آدم شرور هم در همایش بود که همه دنیا او را می‌شناسند. ولی این آدم شرور اسامه‌بن لادن نبود.» مارتین کریمر بود. در اجلاس عمومی، اسم من که آمد، همه سوت کشیدند<sup>(۷)</sup>. تصمیم گرفتم این را نوعی تحسین تلقی کنم.

ولی واکنش‌ها در خود فضاهای مرتبط با این رشته در همه جا خصمانه نبود. تقریباً یک سال بعد از انتشار کتاب، برای بحث درباره وضع مطالعات خاورمیانه با لیزا آندرسون که آن موقع رییس انجمن مطالعات خاورمیانه بود، در واشنگتن بودم. آندرسون گفت حرف‌های من در این کتاب اغراق‌آمیز است، ولی تاکید کرد که در خود گروه‌های مطالعات خاورمیانه کتاب را کار مفیدی می‌دانند<sup>(۸)</sup>. در سال ۲۰۰۵ در کمال ناباوری برای حضور و سخنرانی در کنفرانس سی‌امین سالگرد تأسیس مرکز مطالعات دنیای عرب امروز در دانشگاه جورج تاون دعوت شدم. به نظرم اگر حرفهایم در آن کتاب به کلی بی‌راه بود، شاید این اتفاق نمی‌افتد. در آن جلسه چیزی گفتم که خلاصه هدف ثانوی من در مورد همکارانم بود. گفتم: «ماموریت من ساده است. من قصد ندارم کسی را در این اتفاق قانع کنم، این خارج از توان من است. من فقط می‌خواهم تخم شک را در دل شما بکارم. اگر برخلاف تمام اعتقادات و انگیزه‌هایی که دارید با همین یک چیز موافقت کنید، من از برگزاری جلسه امروز خرسندم.<sup>(۹)</sup>

من) این شانس را دارند که شاهد انقلاب‌های بزرگ در خاورمیانه باشند. چند ماه بعد از انتشار برج‌های عاج، نامه‌ای از رئیس یکی از مراکز مطالعات خاورمیانه به دستم رسید. از کسی که تصور نمی‌کردم با پروژه من همدل باشد. در نامه‌اش نوشتے بود: «ما هم‌دیگر را نمی‌شناسیم. ولی می‌خواستم بدانید که از کتاب شما خوش آمد. ضمناً می‌خواستم تشکر کنم که من را استثنای کرد! امیدوارم شرایط طوری پیش برود که محققان نسل‌های بعد این بحث‌ها را پی‌گیرند.»

بی‌راه نگفته بود. گاهی مردم از من می‌پرسند آیا قصد ندارم کتاب دیگری در باره مطالعات خاورمیانه بنویسم؟ جواب می‌دهم: نه! کتاب بعدی را باید افرادی بنویسند که سی سال از من جوان‌ترند. پژوهشگران جوانی مثل شما باید این کتاب را بنویسند.

برگردان فارسی گفتاری از مارتین کریمر در جمع دانشجویان دانشگاه هاروارد متن گفتار در کتاب آقای کریمر، نبرد علیه خط؛ اسرائیل، اسلام و خاورمیانه چاپ شده است:

Martin Kramer, "The Shifting Sands of Academe" in *The War on Error, Israel, Islam and the Middle East*, London, Routledge, 2016, pp. 17-9

\*\*\*

۱. افسای هوت این استاد را به درون پرتو و آگذار می‌کنم: «نویسنده‌گان و محققان معنودی هم نداشتند که با مسائل خاورمیانه طوری برخورد می‌کنند که خاستگاه دینی یا طبقاتی یا نژادی‌شان معلوم نمی‌شود. به عقیده من جی سی، هرورپیش در اثراش دنبال این طوری طرفی ای بود و سعی می‌کرد دانشجویان را تشویق کند که آنها هم به همین شیوه عمل کنند. البته بعضی خواننده‌گان و دانشجویانش از این شیوه ناراضی بودند یا حتی عصباً می‌شدند و شکایت اشتبانده که نمی‌فهمند خود این شخص در مسائل حساسی مثل منانزعه عرب‌ها و اسرائیلی‌ها کدام طرفی است.»

Vignettes—Bits and Pieces, Paths to the Middle East: Ten Scholars Look Back, ed. Thomas Naff (Albany: State University of New York Press, 255), (1993)

۲. این شخص فرد هالیدی بود. وی ابراز عقیده کرد: «آیت‌الله‌ها و ملاها نمی‌توانند به تهابی دوام بیاورند یا غلبانی عمومی را هدایت کنند.» ولی معتقد بود بقیه می‌توانند این کار را بکنند و کتاب را با این نظر خوش‌بینانه پایان داده بود که: «بن احتمال وجود دارد که مردم ایران در آینده نزدیک پهلوی دیکتاتور و واپسگانش را از قدرت به زیر بکشند و موانع را از سر راه بردارند و ایرانی مرffe و سوسیالیستی بپا کنند.»

Fred Halliday, Iran: Dictatorship and Development (Harmondsworth: Penguin, 299), (1979)

3. Douglas Schwartz, "Falk Discusses Iranians, Khomeini," Daily Princetonian February, 9 1979.

یک هفته بعد فولک مهم‌ترین مقاله‌اش را منتشر کرد و در آن آورد: «تصویر کردن خمینی به صورت مردی جزمندیش و مترجم و ملتو از توصیات عوامانه اشتباه بزرگی است... ایران با خلق مدل جدیدی از انقلاب مردمی که تا حدود زیاده براساس شیوه‌های سالم‌تر این‌عمل می‌کند، می‌تواند مدلی از حکومت انسانی برای کشوری جهان سومی ایجاد کند که این روزها سخت به آن نیازمندیم.»

Richard Falk, "Trusting Khomeini," New York Times, February 1979, 16

4. Islam vs. Democracy, Commentary 95, no. 1 (January 42-35); (1993)

5. Richard Bernstein, "Experts on Islam Pointing Fingers at One Another," New York Times, November 2001, 3

6. Martin Kramer, "Terrorism? What Terrorism?!" Wall Street Journal, November 2001, 15

این سخنان من باعث شد ادوارد سعید جوایه‌ای بددهد که در ۳ دسامبر ۲۰۰۱ منتشر شد

.3 Franklin Foer, "San Francisco Dispatch: Disoriented," The New Republic, December 7 .2001

8. Martin Kramer and Lisa Anderson, "Middle Eastern Studies: What Went Wrong?," Washington Institute for Near East Policy, Policywatch no. 691 (December 2002, 16).

9. Martin Kramer, "Arab Studies: My Critical Review," Sandbox blog, April 2005, 1, archived at <http://web.archive.org/web/2010122623436/http://www.martinkramer.org/sandbox/04/2005/arab-studies-my-critical-review>.

10. از همه شاخص‌تر، فرد هالیدی:  
"11/9 and Middle Eastern Studies, Past and Future: Revisiting Ivory Towers on Sand," International Affairs 80, no. 5 (October 62-953): (2004);  
ولکن:

Zachary Lockman, Contending Visions of the Middle East: The History and Politics of Orientalism (Cambridge: Cambridge University Press, 65-257), (2004).

لакمن می‌پذیرد که نقد من «به نظر می‌رسد که با آنچه در این کتاب آمده هم‌سوی داشته باشد» - که هم‌گرایی در خود توجهی است.

11. Garth Hall, "The 21 Best Books in Middle East Studies," MESC Newsletter 2, no. 2 (November 2005), archived at <https://web.archive.org/web/20060209102204/http://www.aucgypt.edu/academic/mesc/PDF/MESC20%November20%202005%Issue.pdf>.

از من طلبکار باشند.

موجه‌ترین نقدي که کرده‌اند این است که من مرتکب همان خطای ادوارد سعید در شرق‌شناسی شده‌ام؛ یعنی ادله و شواهد را دست‌چین کرده و آنها را در بسته‌بندی بحث‌انگیزی در اختیار خواننده قرار داده‌ام. این خطای را تا حدودی می‌پذیرم و اعتراف می‌کنم که یکی از سرمشقاًهای من برای نوشتن برج‌های عاج بر ساحل شنی همین شرق‌شناسی بود. ولی برآنم که منتقدان به دو دلیل باید کیفیات مخففه را در نظر بگیرند: نخست آنکه اگر این روش برای ادوارد سعید مجاز بوده، چرا من حق نداشته باشم از آن استفاده کنم؟ دوم اینکه من اگر هم چیزی را دست‌چین کرده‌ام، از وسط باغ دست‌چین کرده‌ام. من می‌دانستم که باید بین مرکز مطالعات خاورمیانه و حواشی آن فرق بگذارم و تمام مثال‌های وحشتناک را از دل خود این رشتہ انتخاب کردم. کتاب سعید از این جهت آشفته و مغشوش است. شما شاید بتوانید من را متهم کنید که گرینشی عمل کرده‌ام. ولی نمی‌توانید ادعا کنید که برای متهم کردن کل رشتة، مثال‌های حاشیه‌ای انتخاب کرده‌ام.

### باز کردن فضا

تأثیر درازمدت کتاب من چه بود؟ این کتاب چند زندگی متفاوت داشت. در دوره‌های تحصیلی مختلف تدریس شد. سازمان‌هایی مثل کامپس‌واج به آن مثال منبع الهامی برای پژوهه‌های بعدی خود نگریستند. ریسیس یکی از دانشگاه‌ها برای جلب حمایت دیگران و ایجاد مرکزی متفاوت برای مطالعات خاورمیانه، به این کتاب متولّ شد. لارنس سامرز در ایامی که ریسیس هاروارد بود، آن را با خودش به جلسه‌ای با حضور اعضای هیات علمی دانشکده مطالعات خاورمیانه بردا تا پرسید مطالیش چقدر حقانیت دارد (البته به من گفت از کتاب خوششان نیامده). عده‌ای آن را برای نمایندگان کنگره و اعضای شورای شهر فرستادند (در شهادت در مقابل کنگره به این کتاب استناد شد). اینکه برای چه اهداف دیگری از آن استفاده شده نمی‌دانم. مسئولیتی هم در این مورد ندارم.

امیدم این است که درنهایت، آیندگان آن را چیزی بیانند که فضای دانشگاه را برای طیف وسیع تری از دیدگاه‌ها باز کرد. باز کردن فضای عمل کار دشوار و ناجوری است. چون این کار درواقع نوعی بازی «مجموع صفر» است. درنهایت یکی می‌برد و یکی می‌بازد، ولی محاسبه امتیارات بازیکنان در هر مرحله از بازی دشوار است. معتقدم رشتة مطالعات خاورمیانه در مقایسه با یک دهه پیش تنوع بیشتری یافته. این تنوع بیشتر نتیجه تغییرات وسیع در رابطه آمریکا با خاورمیانه و به ویژه دو جنگ افغانستان و عراق است. از یازده سپتامبر تاکنون شاید نزدیک به دو میلیون آمریکایی از خاورمیانه جان سالم به در برده‌اند. عده‌ای از آنها وارد محیط‌های دانشگاهی شده‌اند. در آنجا واقعیت‌های عریان را دیده‌اند و تحت تاثیر قرار گرفته‌اند. ولی بخش کوچکی از این تغییرات هم شاید حاصل برج‌های عاج بر ساحل شنی باشد و همین کافی است که من از کار خودم در این کتاب راضی باشم.

این روزها دانشجویان رشتة مطالعات خاورمیانه (مثل

M

A

R

T

I

N

K

R

A

M

E

R